۱۳۸۴/۱/۲۴

ف م
۱۴۷۷۳

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی
واقف: مرحوم استاد سید محمد باقر مولوی
عربشاهی سبزواری محرم الحرام ۱۴۰۵ هـ

میکرو فیلم تهیه شد

آستان قدس

آفت زدائی شد
تاریخ ۶۹/۱۱/۳

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب شرح دیوان ناقص فارسی

مصنف حسین میبدی

مؤلف

خطی نسخ و نستعلیق ۲۳ سطر

چاپی

سال [illegible] تحریر عدد اوراق ۱۵۶

جزء کتب ادبیات شماره خصوصی

شماره عمومی ۱۴۷۷۳ شماره قبض

واقف سید محمد باقر سبزواری تاریخ وقف

طول ۲۳ س م عرض ۱۵ س م شماره صفحات

[illegible]

[illegible]

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی
واقف - مرحوم استاد سید محمد باقر مولوی
عربشاهی سبزواری محرم الحرام ۱۴۰۵ هـ

ومن انساب است تا لهم با فاین معتد به باشد **سعدانید** تبع اگر باشد اثباتا
از اصلشان شرف عالی شان که بآن مباهات کنند برزیر دستان و زیر دستان بسب
اصل ایشان بحقیقت گل است چون آدم نظر کنیم و آب منیست چون ملاحظه بدان
دیگر کنیم ما اصل ایشان گل است اگر بملاحظه مادۀ معین کنیم و آب منیست اگر نظر بماده قریب کنیم

س ای طبع کجت سرشته با کبر و منی ٭ دانسته تمام خلق را دون و دنی
هرجا که رسی لاف اصالت چه زنی ٭ چون اصل تو از گل است یا آب منی

نکته وجه تعبیر از مادۀ بدن آدم بطین با آنکه مرکبات تامه از عناصر اربعه
متکون میشوند آنست که آب و خاک درین پیکر خجسته منظر غالبست بهوا و آتش و ازین
جهة میل طبیعی او بجهت تحت است **فح** قال الله تعالی خمرت طینة آدم بیدی
اربعین صباحا و این صورت از قدرت فاعل مختار عجب نیست مای جنیم که بعضی
حیوانات از گل متکون میشوند بی توالد اگر آدم نیز ازین قبیل باشد ممکن است و انکار این معنی
بجهة آنکه مخالف عادتست نتوان کرد چه خلاف عادت بسیار واقع میشود این فقیر از جمعی
مقبول الروایة شنیده که دیدیم که طفلی در یزد متولد شد و بر طبق تکلم المهد فی
انواع سخنان میگفت و قرآن و اشعار میخواند و از احوال خفیه خبر میداد و سری بزرگ داشت
و چون ده ساله شد وفات یافت و پدرم علیه الرحمه او را دیده بود و در نیست که حد
بدین سن اشارت باشد با آنچه در کتب طبیه مسطور است که از قرار نطفه در رحم تا استعداد
روح حیوانی چهل روز است تقریبا و ازین روز کمتر و از چهل و پنج روز که مدة آدم است بیشتر
و مراد ازین این اسما مقابله است مثل ضار و نافع و خافض و رافع بنا بر این حق تعالی
با ابلیس بسبیل تعبیر فرمود ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی چه ابلیس را جامعیت
واعور بودن او کنایت ازین معنی است وان اتیت بفخر من ذوی نسب
فان نسبتنا جود و علیا ... ایشان آمدن از زانی و با برای تعدیه یقال اتیته
بکذا و اتیته کذا و فخر نازیدن از نالت و ذو صاحب اصل او ذوی مثل عصا و ذوی

جمع او ونسب ونُسبه بضم نون باکرخویشی وجود بخشیدن سزاوار بی غرضی از آل
والعلیا بالفتح کل مکان مشرف **میفرماید** اگر آوری تو فخری از صاحبان نسب ارجمند
بدرستی که آنچه مادر مقابلهٔ نسب فخر میکنیم بآن جود ست و مرتبهٔ بلند **س**
ای طبع تو خو کرده بآیین خلاف ٭ تا چند زنی از نسب عالی لاف
در نفس تو گر فضیلتی هست بگو ٭ باقی همه از قبیل حرفست و گزاف

لا فضلَ الّا لاهلِ العلمِ انّهمُ ٭ علی الهدی لمن استهدی ادلّاءُ

فضل افزون آمدن از اول وبیشتر استعمال او در چیزهای ستوده است وعلم دانستن از رابع
واهل علم که جمعی که علم جامع ایشان باشد وهدی گاه لازم است ومرادف اهتدا یعنی یافتن
راه موصل بمطلوب وگاه متعدی است وصاحب کشاف ومعتزله برآنند که هدی متعدی
دلالت موصله بمطلوب است واین منقوض است بکریمه امّا ثمود فهدیناهم فاستحبّوا
العمی علی الهدی واشاعره برآنند که او دلالتست بر راه موصل خواه وصول باشد خواه نه
واین منقوض است بکریمه انّک لا تهدی من احببت وظاهر آنست که هدی با اشتراک یا تحقیقت
ومجاز بهر دو معنی اطلاق میشود ومن کسی اگر موصوفه است انکس اگر موصوله صراحت
بصاحب علم واستهدا طلب راه نمودن ودلیل بمعنی فاعل راه نما وادلّا جمع او وتقدیم مذکور
اشعار بعد ورد علم تا حدی که سایر فضایل نفسانی در مرتبه او هدف سهام اعتبارست
وعلی الهدی متعلق بمحذوف که خبر اول انّ است یعنی انهم متمکنون علی الهدی ولام لمن
یا متعلق بهدی یا بادلّا که خبر ثانی است وتقدیم لمن استهدی بادلّا بر تقدیر ثانی اشار
بانکه هدایت علما مخصوص است بجمعی که از روی ادب در مقام طلب اند واستعلا مفهوم از علی
الهدی سبب تمثیل استقرار اهل علم بر هدی بحال کسی که بر تختی متمکن یا بر اسپی سوارست وحی
بود که خبر ان منحصر در ادلّا باشد وعلی الهدی متعلق باو ودر تقدیم اشعار بانکه این طایفه دلیل
هدایت اند نه ضلالت ووسیله حکمت اند نه جهالت وچون مقصود که افراد انسان یکسان نند
ومظنه آنست که تعالی گوید هل یستوی الّذین یعلمون والّذین لا یعلمون **میفرماید**

بیت فضل کر اهل علم را بدرستی که این طایفه متمکن بر جبل هدایت ودلالت اند
ودر تیه شبه ضلال راه نمایان اهل جهالت اند **س** ارباب علوم دین که دُرّ دو نیا فند
با درجه رفیع قدر وعالی شان اند ٭ پیوسته بحق دلیل در نیا نند ٭ مقصود ز هستی جهان ایشانند
نخ فقها گویند متبادر بفهم از لفظ اهل العلم علما تفسیر وحدیث وفقه اند وقال الغزالی
فی الاحیاء کان اسم الفقه فی العصر الاوّل مطلقا علی علم طریق الآخرة ومعرفة دقایق آفات النفوس
ومفسدات الاعمال وقوّة الاحاطة بحقارة الدنیا وشدّة التطلّع الی نعیم الآخرة واستیلاء الخوف
علی القلب ویدلّك علیه قوله تعالی لیتفقّهوا فی الدّین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم وما به
الانذار والتخویف هو هذا العلم دون تعریفات الطلاق واللعان والسلم والاجارة فذلك
لا یحصل به انذار وتخویف بل التجرّد له علی الدوام یقسی القلب وینزع الخشیة منه کما نشاهد من
المتجرّدین له وعلما که سید اصفیا علیه الصلوة والسلام ایشان را ورثه انبیا گفته محققان
ومجتهدان اند که حقایق ودقایق اشیا دانند وایشان نسبت بانبیا فرزندان معنوی اند
وعلما مخصص ذکوة صوری بر فرزندان صوری آنحضرت حرامست صدقه وزکوة معنوی
که تتبع تقلید غیرست در مسایل بر فرزندان معنوی آنحضرت حرام وعلما تا بمقام تحقیق نرسند
واز عقبه تقلید نگذرند وارث نباشند

وقیمةُ المرءِ ما قد کان یُحسنُه ٭ والجاهلونَ لاهلِ العلمِ اعداءُ

قیمت بهای که فروخته بآن از اندر بخلاف ثمن
که مطلق بهاست ومرء مرد وواضع حرف اول او را ساکن وضع کرده وخلافست که
ابتدا بساکن ممکن است یا نه محققان برآنند که ممکن است قال صاحب المفتاح فی صرف دعوی
امتناع الابتداء بالساکن فیما سوی حروف المدّ واللین جمهور اهل العلم اذا حکیت عن لسانك
لکن ذلك غیر مجد علیك وحضرت سید شریف در حواشی کشاف فرموده که چون استقرا
کنی لغت عجم را بیابی در وابتدا بساکن مدغم ودر شرح مواقف گفته که ابتدا بساکن در لغت
خوارزمیان می یابند لکن دأب عرب آنست که ابتدا بساکن نکنند بنابرین هر کاکه مر در اول
سخن واقع میشود همزه زیاده میکنند قال الجوهری ان جئت بالف الوصل کان فیه ثلاث لغات

دلیل علی الحرص وفی قبض کف الطفل عند ولوده ● حیوتست و حرمان لازم ممات
وفی بسطها عند الممات مواعظ ● الا فانظرونی قد خرجت بلا شئ ● قبض فراگرفتن پنج قال الله تعالی
یقبضون ایدیهم و ترکیب چیزی در چیزی نشستن میفرماید درفراگرفتن پنج کودک نزد بزادن
او دلالت بر حرص ترکیب شده در زنده و در گستردن کف نزد مرگ پندهاست میگوید پس
بنگرید مرا که حقیقت بیرون رفتم از دنیا بی چیزی ● در طبیعت آدمی صفت حرص نهاده اند الست کفش بسته دارد
وانگاه که مرد بیچاره اش یافت گشاده یعنی که مرا انیست بگفت عزا زیاد ● مرثیه سید عالم صلی الله علیه و آله
الا طرق الناعی بلیل فراعنی ● وارقنی لما استقل منادیا ● فقلت له لما رأیت الذی اتی
اغیر رسول الله اصبحت ناعیا ● فحقق ما اشفقت منه ولم یبل ● وکان خلیلی عدتی وجمالیا
فوالله ما انساک احمد ما مشت ● بی العیس یوما و جاوزت وادیا ● وکنت متی اهبط من الارض تلعة
اری اثرا قبلی جدیدا وعافیا ● ارق بخواب کرد اسندن و استقل الصبی اذا صاح عند الولادة
● الذویه کما یکون بالعین یکون بالوهم والتخییل قال الله تعالی ولو تری اذ یتوفی الذین کفروا
الملائکه و اشفاق ترسیدن و اصل لم یبل لم یبال حذفوا الالف تخفیفا لکثرة الاستعمال والجمال
بالفتح الجمیل والعیس بالکسر الابل البیض التی لا یخالطها شئ من الشقرة و احدها اعیس
وجاوزه از چیزی گذشتن و هبوط فرود آمدن از بالا والتلعة ما ارتفع من الارض وما انهبط
منها وهو من الاضداد وعافی کهنه میفرماید در آمد خبر دهنده مرگ بشب ترسانید مرا و بیخواب
کرد مرا چون آواز بر داشت بانک کننده پس گفتم مر او را چون خیال کرده ام آن خبر را که آمد آیا
غیر فرستاده خدا را گشتی خبر مرگ دهنده پس درست کرد آنچه ترسیدم از آن و باک نداشت
و بود دوست من ساز کار من و جمال من پس بحق خدا که فراموش نکنم ترا ای احمد مادام که ببرد
اشتران سفید در روزی از روزها و مادام که گذرم از رودخانه و هستم من که هرگاه که فرود آیم
از زمین پشته را ببینم نشانی پیش از خود نو و کهنه ● هر چند که رفتی تو در آغوش نه ای
بالله که یکزمان فراموش نه ای ● چون روح تو از جسم برفت جلاجل ● در دیده اهل کشف رویت
جوادا تسطی الخیل عنه کانما ● یردن به ای علیهن صاریا ● من الاسد قد اکثر البعیر حیاتا
الی الصدر بید مصدقه ● هو اللیث مغنی علیه وعادی
... ... ● ... ... الله ...

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی
... مرحوم استاد ... محمد باقر ...
... سبزواری ... محرم الحرام ۱۳۰۵

جازبین شد
۱۳۷۱ ش